

زتنهائی فغان کردم

تو را بینم درون بستم هر شب
میان خواب و بیداری
تنت گرم و لب خندان
من و شادی و شیدائی
ز تنهائی فغان کردم
تو گشتی یار این شبهای تنهائی
ز تاریکی برآشستم
تو پرتوافکن شبهای تاری
جدا کرده مرا یادت
ز سرمای زمستانی
تو روح افزا و گرما بخش
تو خورشیدی تو تابانی
لطیف مخمل آوای گرم
دهد شادی به جان ناتوانی

۱۵ نوامبر ۲۰۰۲ استکهلم